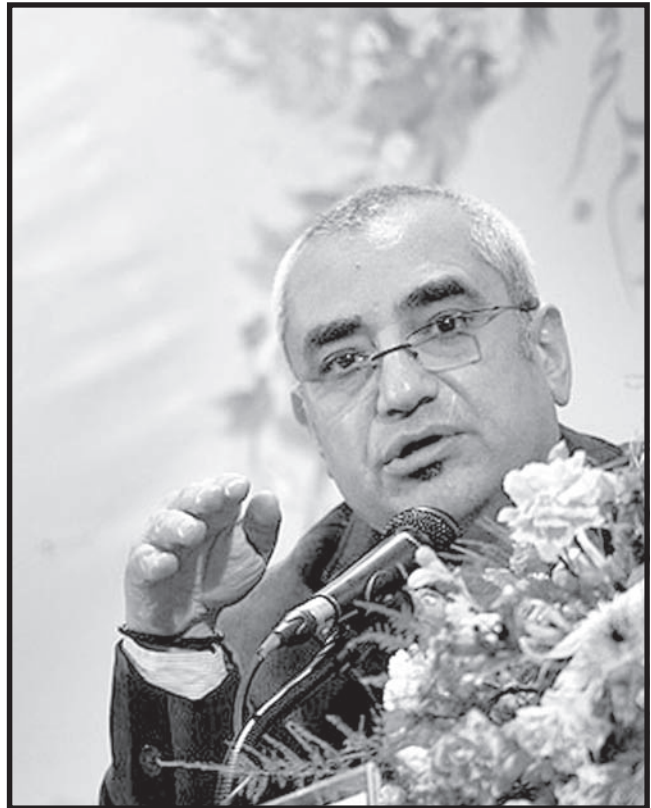


کاپیتالیسم: يك داستان عاشقانه
Capitalism: A Love Story



کلاسیک که به سر

فرزاد مؤتمن
 کارگردان «صداها»

فیلمنامه‌نویس و کارگردان: مایکل مور، مدیر فیلم‌برداری: دانیل ماراکینو و جیمی روی، موسیقی: جف گیبس، با حضور: تورا بیرچ، ویلیام بلک، بارون هیل و مایکل مور و تصاویر آرشیوی از جیمی کارتر، جان مک‌کین، سارا پیلین، رونالد ریگان، آرنولد شوارتزنگر، جورج دبلیو بوش، مارتین لوتر کینگ و باراک اوباما، محصول ۲۰۰۹ آمریکا، ۱۲۷ دقیقه، مستند خلاصه داستان: فیلم تلفیقی از انتقاد شدید از وضع موجود، تصاویر شخصی از مشکلات ناشی از بحران اقتصادی اخیر و یک طنز اجتماعی است. یکی از داستان‌های فیلم درباره گزارش داخلی سیتی‌بانک است که در آن به ثروت‌مداری در ایالات متحده اشاره شده، به طوری که یک درصد از جمعیت کشور بیش از ۹۵ درصد دارایی کشور را در اختیار دارند. در همین حال کاپیتالیسم: یک داستان عاشقانه با استفاده از تصاویر آرشیوی واقعیت اقتصادی آمریکای معاصر را با شرایط این کشور در دوران ریاست جمهوری فرانکلین روزولت در دهه ۱۹۳۰ و طرح پیشنهادی او مقایسه می‌کند که تضمین می‌کرد تمام آمریکایی‌ها یک شغل خوب، خانه آبرومند، سیستم بهداشت و درمان مناسب و تحصیلات خوب داشته باشند. او به سیستم دموکراسی در محل کار به عنوان مدل‌های جایگزین کاپیتالیسم اشاره می‌کند. مایکل مور همچنین درباره باورهای معنوی خود به عنوان یک کاتولیک بحث می‌کند. او در نهایت به این نتیجه می‌رسد که نمی‌توانید خود را یک کاپیتالیست بدانید و در عین حال مسیحی باشید، برای این که نمی‌توانید هم پول خود را دوست داشته باشید و هم همسایه‌تان را. مور در مستند کاپیتالیسم: یک داستان عاشقانه تنها انتقاد نمی‌کند و تصاویر مثبت از بعضی افراد هم ارائه می‌دهد، از جمله از الیزابت وارن ناظر بسته کمکی، وارن ایوانز کلانتر، و این کانتی که مهلت قانونی برای تخلیه خانه‌ها را بیشتر کرد و مارسسی کاپتور نماینده اوهایو که در کنگره از آمریکایی‌ها خواست خانه‌هایشان را تخلیه نکنند.

هنوز هم فکر می‌کنم از فیلمنامه‌هایی که بتوانند بین الگوهای کهنه و نو رفت و آمد کنند، می‌شود جذاب‌ترین فیلم‌ها را ساخت. صداها فیلمنامه‌ای کلاسیک دارد. زمان‌بندی، گره‌افکنی، نقاط عطف و گره‌گشایی در آن با دقت انجام گرفته و توزیع اطلاعات در آن با وسواس و فکر شده صورت گرفته است و هم‌زمانی وقایع با توجه به روایت «ته به سر» فیلمنامه، جدولی دقیق دارد. گفت‌وگوها هم شخصیت‌پردازی می‌کنند، هم ماجرا را جلو می‌برند، هم رند و دو پهلویند و هم در آن واحد تراژیک و طنزآلودند و در مواردی به یادماندنی‌اند. در عین حال شیوه اتخاذ شده برای روایت باعث می‌شود که داستان از سطح یک جنایی - حادثه‌ای تکراری و حتی غیرجذاب دور شده و با تأکید بر فضا و شخصیت‌ها به درامی با پس‌زمینه اجتماعی نزدیک شود و به جای درگیر کردن مخاطب با حادثه، به او لذت کشف کردن فضایی را که منجر به حادثه می‌شود بدهد و به جای نشان دادن قتل، عکس‌العمل افرادی را که در اطراف حادثه‌اند، به نمایش بگذارد. صداها پس از سال‌ها یک بار دیگر در من شوق و انرژی برای ساخت فیلمی کهنه اما نو، کلیشه‌ای اما غیرکلیشه‌ای، داستانی اما داستان‌گرایز را برانگیخت. این نوع سینمایی است که می‌پسندم.

آملیا Amelia



فیلمنامه‌نویسان: رونالد باس و آنا همیلتون فلان (بر مبنای کتاب شرق به سوی سپیده‌دم نوشته سوزان باتلر و صدای بال‌ها نوشته مری اس. لاول)، کارگردان: میرا نئیر، مدیر فیلم‌برداری: استیوارت درایوگ، موسیقی: گابریل یارد، بازیگران: هیلاری سوانک، ریچارد گر، ایوان مک‌گور، کریستوفر اکلستون، میا واسیکوسکا، محصول ۲۰۰۹ آمریکا و کانادا، ۱۱۱ دقیقه، ژانر: درام زندگینامه‌ای

خلاصه داستان: دوم ژوئیه ۱۹۳۷، آملیا ارهارت همراه فرد نونان راهنمای خود آخرین لحظه‌های یک سفر هوایی در سراسر دنیا را می‌گذراند. فیلم به گذشته آملیا و زمانی بازمی‌گردد که این دختر اهل کانزاس برای اولین بار مجذوب پرواز با هواپیما شد. در ادامه زندگی او در یک دهه پیش رو به تدریج تصویر می‌شود. آملیا در جوانی در خدمت جورج پاتنام غول‌دنیای نشر و همسر آینده‌اش قرار می‌گیرد تا هرچند به عنوان یک مسافر، اما اولین زنی باشد که با هواپیما از روی اقیانوس اطلس می‌گذرد. به تدریج آملیا به عنوان معروف‌ترین خلبان زن دوران خود به شهرت می‌رسد. پاتنام به او کمک می‌کند کتابی درباره پرواز بنویسد و به تدریج به او دل می‌بازد. آنها در نهایت ازدواج می‌کنند، هرچند آملیا یک شرط بی‌رحمانه به سند ازدواج خود اضافه می‌کند. آملیا که زنی بلندپرواز است، تصمیم می‌گیرد تمام رکوردهای مربوط به هوانوردی را جابه‌جا کند. او در ادامه رکورد خودش را می‌شکند و اولین زنی می‌شود که به تنهایی روی اقیانوس اطلس پرواز می‌کند. ماجراجویی‌های آملیا یک دهه طول می‌کشد. او در این مدت رابطه‌ای آزارنده با جین ویدال، خلبان و رئیس بعدی سازمان هواپیمایی فدرال پیدا می‌کند، اما پیش از آغاز آخرین پرواز مهم خود که سفری هواپیمایی به دور دنیاست، پیش همسرش بازمی‌گردد. نخستین تلاش آملیا موفق نیست و هواپیمای او در هاوایی سقوط می‌کند. آملیا برای ادامه سفر ناچار می‌شود با هواپیمای تعمیرشده خود روی اقیانوس آرام مسیری معکوس را طی کند. هدف او این است که برای سوخت‌گیری در جزیره کوچک هاولند فرو بیاید، اما هواپیما دچار مشکل می‌شود. مکالمه بین او و یک کشتی گارد ساحلی از بحران در هواپیما خبر می‌دهد. آملیا آخرین پیام را مخابره می‌کند، اما از دست مأموران گارد ساحلی کاری برنمی‌آید. در همان حال که فیلم به پایان می‌رسد، ارهارت و نونان به پرواز ادامه می‌دهند.

جایی که وحشی‌ها هستند

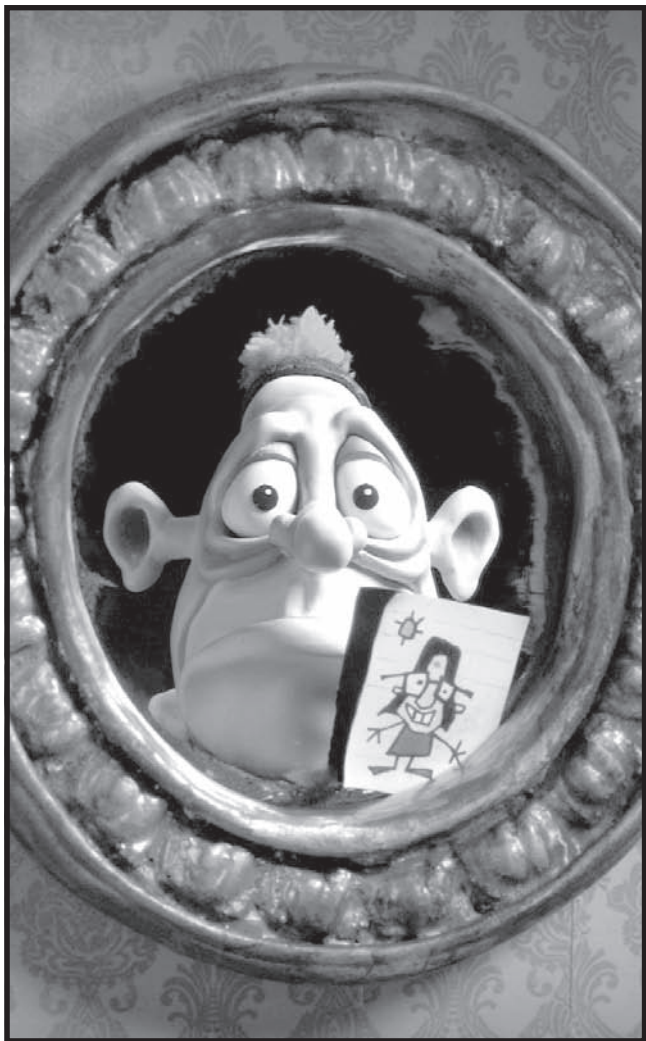
Where the Wild Things Are



فیلمنامه‌نویسان: اسپایک جونز و دیو ایگرس (بر مبنای کتابی از موریس سنسداک)، کارگردان: اسپایک جونز، مدیر فیلم‌برداری: لنس آکورد، موسیقی: کارتر برول، کارن اورزولک، بازیگران و صداپیشه‌ها: مکس رکوردز، کترین کینر، مارک روفالو، جیمز گاندولفینی، پل دانو، فورست ویتکر، کریس کوپر و کترین اوهارا، محصول ۲۰۰۹ آمریکا، ۱۰۱ دقیقه، ژانر: ماجراجویی / درام / خانوادگی / فانتزی

خلاصه داستان: مکس پسری تنها با ذهن بسیار خلاق است. کلر خواهر بزرگ مکس وقتی دوستانش قلعه برفی او را خراب می‌کنند، هیچ واکنشی نشان نمی‌دهد. مکس از روی عصبانیت اتاق خواب خواهرش را به هم می‌ریزد. کانی مادر مکس دوست خود را برای شام دعوت می‌کند. مکس در حالی که لباس گرگی خود را به تن کرده مثل یک حیوان رفتار می‌کند و از مادرش می‌خواهد به او شام بدهد. کانی عصبانی می‌شود و مکس او را گاز می‌گیرد. کانی سر مکس داد می‌زند و او فرار می‌کند. مکس در برکه قایقی کوچک پیدا می‌کند و سوار بر آن از خانه دور می‌شود. مکس سوار بر قایق از اقیانوس می‌گذرد و در نهایت به یک جزیره می‌رسد. او که هنوز لباس گرگی خود را به تن دارد، در جزیره می‌گردد و با شش مخلوق بزرگ روبه‌رو می‌شود. یکی از آنها که کارول نام دارد، از کوره درمی‌رود، اما دیگران می‌کوشند جلوی او را بگیرند. در همان حال که کارول شلوغ می‌کند، مکس می‌کوشد به آنها ملحق شود، اما خیلی زود مورد سوءظن موجودات وحشی قرار می‌گیرد. در همان حال که آنها به این فکر می‌کنند که مکس را بخورند، او به دروغ می‌گوید یک پادشاه بزرگ با قدرت‌های جادویی است که می‌تواند به گروه‌های آشفته نظم بدهد. وحشی‌ها بلافاصله به عنوان پادشاه جدید تاج پادشاهی را روی سر مکس می‌گذارند و خود را معرفی می‌کنند. کارول جذاب‌ترین و غیرقابل‌پیش‌بینی‌ترین موجود وحشی است. آیرا آرام صحبت می‌کند. در مقابل جودیت دوست او مخلوقی پرخاشگر است. الکساندر که ظاهری شبیه بز دارد، همیشه از سوی دیگران نادیده گرفته یا با او بدرفتاری می‌شود. داگلاس موجودی به شکل پرنده و بهترین دوست کارول است و بال جانوری آرام و هولناک است. مکس تاج پادشاهی را بر سر می‌گذارد و قول می‌دهد کاری کند همه خوشحال باشند، اما خیلی زود پی می‌برد فرمانروایی کار ساده‌ای نیست و ارتباط او با موجودات دیگر پیچیده‌تر از چیزی است که ابتدا تصور می‌کرد.

مری و مکس Mary and Max



فیلمنامه‌نویس و کارگردان: آدام الیوت، **مدیر فیلم‌برداری:** جرال د تامپسون، **موسیقی:** دیل کورنلیوس، **صداپیشه‌ها:** تونی کولت، فیلیپ سیمور هافمن، اریک بانا، بری همفریز، بتانی ویتنور، محصول ۲۰۰۹ استرالیا، ۸۰ دقیقه، ژانر: انیمیشن / کمدی / درام

خلاصه داستان: مری دیزی دینکل یک دختر هشت ساله است اهل مونت ویورلی در حومه ملبورن استرالیا (که در آن همه چیز قهوه‌ای است) که با مادر غول‌پیکر و پدر تاکسیدرمیست خود زندگی می‌کند. او که دختری تنهاست، روزی در اداره پست به طور تصادفی یک اسم را در دفتر تلفن نیویورک انتخاب می‌کند. این نام متعلق به مکس جری هوروویتس، یک مرد ۴۴ ساله چاق است که در نیویورک و جایی زندگی می‌کند که همه چیز خاکستری است. آنها شروع به نامه‌نگاری برای هم می‌کنند. این نامه‌نگاری‌ها از ۱۹۷۶ تا ۱۹۹۴ یعنی حدود ۲۰ سال ادامه می‌یابد. مکس و مری در این نامه‌ها درباره زندگی خود و اطرافیان‌شان بحث می‌کنند.

مرا به جهنم بکشان Drag Me to Hell



فیلمنامه‌نویسان: سام و ایوان ریملی، **کارگردان:** سام ریملی، **مدیر فیلم‌برداری:** پیتر دمینگ، **موسیقی:** کریستوفر یانگ، **بازیگران:** آلیسن لومن، جاستین لانگ، لورنا ریور، دیلیپ راتو و دیوید پیمر، محصول ۲۰۰۹ آمریکا، ۹۹ دقیقه، ژانر: ترسناک / تریلر

خلاصه داستان: پاسادنا، کالیفرنیا، سال ۱۹۶۹. یک زوج جوان اسپانیایی سراسیمه به خانه مجلل سان دنامی‌روند که واسطه‌احضار ارواح است. پسر آنها سه روز پیش گردنبدی را از گروهی کولی دزدیده و اکنون چیزهایی می‌بیند و صداهایی می‌شنود. سان دنا با احضار ارواح می‌کوشد به پسر کمک کند، اما سان دنا و پدر و مادر پسر مورد حمله نیرویی ناشناخته قرار می‌گیرند. شیاطین پیش چشم سان دنا پسر را به جهنم می‌برند. لس آنجلس، کالیفرنیا، سال ۲۰۰۹. کریستین براون یک مأمور وام بانکی است که امیدوار است بتواند از همکار خود استور روبین پیشی بگیرد و دستیار مدیر عامل شرکت بشود. آقای جاکس رئیس کریستین به او توصیه می‌کند نشان بدهد شایستگی رسیدن به این مقام را دارد، اما استور دائم در مقابل او قرار می‌گیرد و می‌کوشد آقای جاکس را قانع کند که او صلاحیت لازم را ندارد. کریستین در بانک، زنی به نام سیلویا گانوش را می‌بیند که از او می‌خواهد برای سومین بار مهلت پرداخت قسط بانک او را تمدید کند، اما درخواست او مورد موافقت قرار نمی‌گیرد. گانوش به ناچار زانو می‌زند و به کریستین التماس می‌کند، اما کریستین از مأموران می‌خواهد او را به بیرون هدایت کنند. با این کار گانوش احساس می‌کند تحقیر شده است. آخر روز وقتی کریستین می‌خواهد سوار ماشین خود بشود، مورد حمله گانوش قرار می‌گیرد. در جریان این جدال خشن گانوش یکی از دکمه‌های لباس کریستین را می‌کند و با آن او را نفرین می‌کند. کلی دالتن دوست کریستین می‌کوشد به او دلداری بدهد. پیش‌گویی به نام رام جاس به آنها می‌گوید کریستین در تسخیر یک روح شیطانی است. روح شیطانی در خانه کریستین به او حمله می‌کند. کریستین خواب می‌بیند خانم گانوش به او حمله کرده است. فردای آن روز کریستین در محل کار دچار خونریزی بینی می‌شود و خون او به صورت آقای جاکس می‌پاشد. کریستین برای دلجویی از گانوش به خانه او می‌رود و ایلنکا نوه او را می‌بیند. کریستین متوجه می‌شود گانوش شب قبل مرده است. از اینجا به بعد مشکلات کریستین بیشتر می‌شود و او ناچار به رویارویی با ارواح شیطانی می‌شود.